

افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نباشد تن من مباد بدین بوم و بر زنده یک تن مباد
همه سر به سر تن به کشتن دهیم از آن به که کشور به دشمن دهیم

www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

Political

سیاسی

علی پور صفر (کامران)
۱۹ اپریل ۲۰۲۲

واکنش‌های برخی رهبران امریکای لاتین در برابر تجاوزات ایالات متحده امریکا



این یادداشت بیشتر برای جلب توجه آنانی است که به کوبا و کوباهاى دیگر توصیه می‌کنند:

به کین آوری با کسی بر ستیز که از وی گزیرت بود یا گزیز

ما ایرانیان به تقریب همگی می‌توانیم نصایح و پندیات متنوع و گاه متضاد سعدی بزرگوار را که متعلق به مقاطع گوناگون است، برای تقویت استدلال‌های خود به کار بریم. همانند بیتی که در بالا از بوستان نقل کرده شد، اما درست در نقطه مقابل همین توصیه، از سعدی در گلستان می‌خوانیم که:

وقت ضرورت چو نماد گزیز دست بگیرد سر شمشیر تیز

بنا بر این بهتر است که بحث خود را در این باره بر یک دسته از اظهارات و حوادث باورنکردنی رهبران دولت‌های معمولی امریکای لاتین از هنگام استقلال تا دوران کنونی بنا کنیم و اگر لازم آمد از پندیات درخشان سعدی و بسیاری دیگر از شاعران و نویسندگان هوشمند ایرانی استفاده کنیم.

۱

اعلامیه جیمز مونروئه پنجمین رئیس‌جمهوری امریکا به کنگره این کشور در سال ۱۸۲۳ مشتمل بر دو قسمت که در قسمت اول هشدار داده شده بود که دیگر اجازه داده نخواهد شد که هیچ مستعمره جدیدی در قاره‌های امریکا تشکیل شود و در قسمت دوم آمده بود که هیچ دولت اروپائی حق دخالت در امور کشورهای امریکائی را نخواهد داشت.

۲

جان کوئینسی آدامز، وزیر خارجه دولت امریکا در ریاست جمهوری مونروئه، یک سال بعد از صدور اعلامیه و به سال ۱۸۲۴ خطاب به ملت‌های امریکای لاتین اعلام داشت که دکترین مونروئه به ملت‌های کوچک و ضعیف این حق را نداده است که با ملل قوی بی‌ادبانه رفتار کنند (گراسی، وحشت در امریکای لاتین).

۳

همو اندکی بعد به سیمون بولیوار سرکرده مبارزات استقلال‌طلبانه امریکای لاتین اخطار کرد که از ورود به کوبا و پورتوریکو که همچنان مستعمرات اسپانیا بودند، خودداری کند (همان).

۴

دولت امریکا در سال ۱۸۲۶ در مخالفت با طرح و برنامه سیمون بولیوار برای کمک به استقلال باقیمانده مستعمرات در امریکای لاتین از شرکت در کنفرانس کشورهای پان امریکن در منطقه امروزی پاناما که به دعوت بولیوار تشکیل شده بود، خودداری کرد (همان).

۵

سیمون بولیوار در سال ۱۸۲۹ در حضور گروه‌های بزرگی از پیروانش در باره مقاصد ایالات متحده امریکا اعلام داشت که: ظاهراً مشیت الهی بر این قرار گرفته است که ایالات متحده به نام آزادی، قاره امریکا را به فقر بکشاند (این مطلب در دو کتاب تکرار شده است. اول؛ وحشت در امریکای لاتین نوشته جان گراسی، ص ۲۹۴. دوم در کتاب امریکای لاتین دنیای انقلاب، نوشته کارلتن بیلز، ص ۲۲۱).

۶

طبق قانون اساسی دولت مستقل و جدیدالتأسیس مکزیکو، برده‌داری در قلمرو مکزیکو ممنوع بود، اما امریکائی‌هایی که طبق قوانین مهاجرت مکزیکو در منطقه تکزاس از ایالت کوآئوئیلا در شمال مکزیکو مستقر شده بودند، بردگان سیاه‌پوست خود را نیز به تکزاس آورده بودند و دولت مکزیکو به استناد قانون اساسی خود با ادامه برده‌داری مهاجران امریکائی مخالفت کرد و همین مخالفت موجب شورش امریکائی‌های برده‌دار مهاجر در ۷ نومبر ۱۸۳۵ علیه دولت این کشور شد. شورشیان برده‌دار در دوم مارچ ۱۸۳۶ کنوانسیون در شهر واشنگتن تشکیل دادند و در همانجا با انتشار بیانیه‌ای استقلال خود را از مکزیکو اعلام داشتند. جنرال سانتا آنا از سران دولت مکزیکو به شورشیان حمله برد و در جنگی خونین بر آنان پیروز شد اما در اپریل ۱۸۳۶ خود مغلوب برده‌داران تحت‌الحمایه دولت امریکا شد و به اسارت افتاد. برده‌داران از این پس به مدت ده سال حکومتی مستقل با نام عجیب جمهوری ستاره تنها بر پا داشته بودند و در همین حال مشغول برنامه‌ریزی برای الحاق به امریکا که حامی اصلی خود بودند. در سال ۱۸۴۶ جیمز ناک پوک یازدهمین رئیس جمهوری امریکا، که خود از برده‌داران بود، جنگی خونین علیه مکزیکو به راه انداخت که تا سال ۱۸۴۸ ادامه داشت و منتهی به پیروزی ارتش امریکا و برده‌داران تکزاسی و الحاق نیمی از مکزیکو به ایالات متحده شد. در این جنگ ایالاتی که امروزه با نام‌های تکزاس و نیومکزیکو و یوتا و آریزونا و کالیفرنیا شهرت دارند و همچنین بخشی از ایالت کلرادو از مکزیکو به تصرف ایالات متحده امریکا در آمد. ظاهراً همین گونه تجاوزات امریکا به مکزیکو موجب شده بود که جنرال پورفیریو دیاز دیکتاتور مکزیکو در سال‌های پیش از انقلاب مکزیکو درباره امریکا بگوید: بیچاره مردم مکزیکو که این اندازه از خداوند به دورند و تا این اندازه به ایالات متحده امریکا نزدیک.

۷

گتولیو وارگاس رئیس جمهوری معروف برازیل که بیشتر از هر چیز دیگری یک برازیلی وطن‌دوست محافظه‌کار دست راستی بود، در هر حال از یک دسته کوشش‌های لازم به سود مردم برازیل غفلت نداشت. او کمترین تعلقی به

کمونیسم و سوسیالیسم نداشت و حتی در این راستا چهره افسانه‌ئی حزب کمونیست برازیل سروان لوئیس کارلوس پرستس را برای ۹ سال در زندان نگهداشت و همسر المانی او را به دولت هیتلری تحویل داد تا اعدامش کردند. با این همه اقدامات او برای بهبود احوال مردم برازیل بسیار قابل توجه و با اهمیت بود تا آنجا که حتی پرستس که پس از ۹ سال حبس با عفو عمومی رئیس جمهوری یعنی گتولیو وارگاس در ماه مه ۱۹۴۵ از زندان آزاد شده بود، در برابر یکصد هزار نفر از مردم شهر ریو و در استادیوم ورزشی شهر اعلام داشت که از نامزد مورد نظر وارگاس در انتخابات ریاست جمهوری حمایت می‌کند چرا که او کم خطرترین فاسد در میان طبقه حاکمه برازیل است. به هر حال وارگاس در همان سال با کودتای ارتش برکنار شد و دوباره در سال ۱۹۵۰ به ریاست جمهوری رسید و در همین دوره اقدامات ارزنده‌ای را برای تقویت اقتصاد ملی و افزایش قدرت توده‌های مردم در حکومت و کاهش نفوذ و اقتدار اقتصادی انحصارات امریکائی، به‌ویژه بانک‌ها و شرکت‌های نفتی امریکائی و کاهش قدرت سیاسی و اقتصادی ملاکان، بانکداران، بازرگانان و کارخانه داران برزیلی به اجرا گذاشت. یکی از مشهورترین اقدامات او تأسیس شرکت دولتی نفت برازیل به نام پترو براس بود که خشم و نفرت امریکائی‌ها را برانگیخت تا آنجا که جنرال آیزنهاور به‌طور یکجانبه موافقت‌نامه عمران برازیل را لغو کرد. اقدام دیگر او که منتهی به اعلام آمادگی ارتش برای کودتا علیه وارگاس شد، طرح او برای الغای مالکیت‌های فوق‌العاده بزرگ زمین‌های زراعی موسوم به لاتیفوندیاهای متعلق به ملاکان بزرگ بود. اشرافیت فاسد برازیل که تاب تحمل چنین تجاوز و گستاخی به منافع خود را نداشت، ارتش را به کودتا علیه وارگاس دعوت کرد. گتولیو وارگاس که به غیر از کمونیست‌ها و اعضای حزب کار (حزب متعلق به دکتر گولارد وزیر کار برازیل) مدافعی نداشت، در واکنش به تهدیدات ارتش و مداخلات انحصارات امریکائی و خیانت‌های دولت امریکا علیه توافقات دوجانبه و تحریمات سفارت امریکا در ارتش و احزاب دست راستی و مطبوعات ارتجاعی علیه رئیس‌جمهوری، در ۲۴ اگست ۱۹۵۴ نامه‌ای خطاب به مردم برازیل نوشت و از عملیات مشترک نیروهای بین‌المللی و داخلی علیه دولت و مردم یادکرد.

وارگاس خطاب به مردم گفت، کرکس‌های تشنه‌ب‌خون می‌خواهند به مکیدن خون مردم برازیل ادامه دهند. مردم برزیل! هرگاه شما را تحقیر کنند، روح مرا در کنار خود احساس خواهید کرد. هرگاه گرسنگی در خانه‌تان را بگوید و هرگاه بخواهند خوارتان کنند در اندوه من نیروئی برای واکنش می‌یابید... نام من درفش جنگی‌تان خواهد بود... من با غارت برازیل جنگیدم؛ من با غارت مردم برازیل جنگیدم؛ ... من زندگی‌ام را نثاران کرده‌ام و اکنون مرگ خود را نیز به شما هدیه می‌کنم.

پایان این نامه که فریاد اعتراض انسان مستأصلی بود که دیگر نمی‌دانست با تجاوزات امریکا علیه مردم برازیل چه باید بکند، انتحار بود (گراسی، ص ۹۰-۹۶ و ۵۵۳ ویلگوس و دسا، تاریخ امریکای لاتین، ص ۴۵۹). دوستان، در کجای جهان سیاست به‌ویژه در روزگار کنونی با چنین تجربه‌ای روبه‌رو شده‌اید؟

۸

هرنان استیلز سوازو رئیس جمهوری بولیوی در آخرین روزهای دوره ریاست خود در پایان سال ۱۹۶۰ در اعتراض به مداخلات روزافزون و مخرب دولت و انحصارات امریکائی در امور داخلی بولیوی و تحمیل برنامه مبارزه علیه کمونیسم و مشارکت بیشتر در جنگ سرد امریکا علیه شوروی و اختصاص بخش معتناهی از وام‌ها و کمک‌های مالی امریکا برای چنین برنامه‌های ویرانگری که دولت را وادار به اتخاذ سیاست‌های ریاضت‌کشانه و تحمیل فقر و فلاکت به مردم کرده بود، در وسط کاخ ریاست جمهوری بولیوی دست به اعتصاب غذا زد (بیلز، ص ۱۸۰). باورتان می‌شود؟

آخر چگونه می‌توان پذیرفت که رئیس جمهوری قانونی یک کشور مستقل در اعتراض به رفتارهای یک دولت به ظاهر دوست و متحد علیه کشور و مردم خود دست به اعتصاب غذا بزند؟

مگر این کشور زندان آن متحد قدرتمند است که زندانیانش برای اعتراض به اعمال پلید او به آخرین اعتراض که همان اعتصاب غذای زندانیان است، دست بزنند؟

در ظاهر چنین نیست اما در واقع چنین است. کشورهای امریکای لاتین به جز کشورهایی که خود را از سیطره سیاسی و اقتصادی امریکا آزاد کرده‌اند، همه، زندان‌های امریکا در خارج از این کشور هستند. بی‌دلیل نیست که آیزنهاور در جولای سال ۱۹۵۸ گفته بود: مسأله این است که ما با مبارزه‌ای آکنده از نفرت نسبت به خودمان رو به رو هستیم. نه نفرت حکومت‌ها، بلکه نفرت مردم (جامسکی، نظم‌های کهنه و نوین جهانی، ص ۳۵۹).

آیزنهاور درست می‌گفت زیرا که مردم به طور معمول از زندان و زندانبان نفرت دارند و امریکا نیز مطابق واکنش هرنان سوازو، زندانبان امریکای لاتین بوده و هست. پس مردم را از مقاومت در برابر تجاوز و تعدی منصرف نکنیم. زیرا بسیاری از اشکال زندگی که امپریالیسم و به‌ویژه امریکا بر مردم جهان تحمیل کرده و می‌کند، هیچ نسبتی با زندگی انسانی ندارد.

بگذارید به یکی از چنین تجارب زنده‌ای اشاره کنم. ارتش جاپان در آغاز سال ۱۹۳۸ شهر نانکینگ پایتخت چین را تصرف کرد و در مدت دوماهی که شهر در اختیار ارتش بود، هزاران نفر از پدران و پسران و برادران را وادار کرده بودند که در برابر چشمان سربازان وحشی و درنده‌جاپانی، به دختران و مادران و خواهرانشان تجاوز کنند. بسیاری نپذیرفتند و در جا اعدام شدند و بسیاری که پذیرفتند، بعدها یا دیوانه شدند و یا خود را کشتند. آیا می‌توان این گونه بقاء را زندگی نامید؟ مبارزه، شرط اساسی بقاست. پس مشوق مبارزه علیه ستم باشیم و مباره علیه امپریالیسم را تعطیل نکنیم. به قول سعدی

زکار بسته میندیش و دل شکسته مدار که آب چشمه حیوان درون تاریکی است

دانش و امید، شماره ۱۰ اسفند ۱۴۰۰